نشر کارنامه

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی
جمهوری اسلامی ایران

نوشیچ، برانیسلاو، ۱۸۴۶– ۱۹۳۸.

Nušič, Branislav D.

نمایندهٔ ملت/ برانیسلاو نوشیچ؛ ترجمهٔ سروژ استپانیان. ــ تهران: نشرکارنامه، ۱۳۸۰.
۱۶۳ ص.ــ (کارنامهٔ هنرهای نمایشی؛ ۴)

ISBN 978-964-431-029-4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. نمایشنامهٔ صربی ــ قرن ۲۰.
الف. استپانیان، سروژ، ۱۳۰۷– ۱۳۷۵، مترجم.
ب. عنوان.

PG۱۴۱۸/ ۸ ن ۹ ن ۸۹۱/ ۸۲۲۵۲
۱۳۷۹ ن ۷۷۷ ن
۱۳۷۹

کتابخانهٔ ملی ایران ۷۹– ۱۷۱۹۷ م

به یاد **محمد زهرایی**

• ۱۳۹۲-۱۳۲۸ •

بنیان‌گذار نشر کارنامه

نمایندۀ ملت

نمایندهٔ ملت

برانیسلاو نوشیچ • ترجمهٔ سروژ استپانیان

تهران، ۱۴۰۵

نمایندهٔ ملت

نوشتهٔ برانیسلاو نوشیچ ترجمهٔ سروژ استپانیان

آماده‌سازی کارگاه نشرکارنامه

واحد ویرایش ستوده درخشانی و مجید رنجبر

حروف‌چینی و صفحه‌آرایی زهره جعفربور، شهلا شمس و عادل قشقایی

طرح و اجرای روی جلد 12 استودیو دوازده

فریبا رهدار

طراحی تصاویر یوری کراسنی

ناظر چاپ محسن حقیقی

چاپ و صحافی غزال

چاپ اول، ۱۳۸۰

چاپ دوم، ۱۴۰۵ ۵۵۰ نسخه

همهٔ حقوق چاپ و نشر و اجرای این اثر انحصاراً برای نشرکارنامه محفوظ است.

هرگونه استفاده ازکتاب‌آرایی و عناصر آرایشی این کتاب اکیداً ممنوع است. همچنین هر نوع استفادهٔ تجاری از این اثر یا تکثیر آن به هر صورت (چاپ، فتوکپی، کتاب صوتی و الکترونیک و نشر در فضای مجازی)، کلاً و جزئاً، ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

مراکز پخش و فروش:

پخش کارنامه، خیابان شهید باهنر(نیاوران)، شمارهٔ ۱۳۵، تلفن: ۲۶۱۱۷۹۸۵، ۲۶۱۱۷۹۸۶ و ۰۹۱۲۶۴۳۹۱۵۱

فروشگاه بزرگ شهرکتاب نیاوران با همکاری نشرکارنامه، خیابان شهید باهنر(نیاوران)، شمارهٔ ۱۳۷

تلفن: ۲۲۲۸۵۹۶۹ ■ فکس: ۲۲۸۰۸۱۹۲

نشرکارنامه: خیابان کریم‌خان زند، تقاطع میرزای شیرازی، شمارهٔ ۱۱۱، واحد یک، تهران: ۱۵۹۷۹۸۵۷۳۱، تلفن: ۸۸۹۰۴۰۸۳

www.karnamehpub.com

فهرست

دربارهٔ «نمایندهٔ ملت»
۱۱

نمایندهٔ ملت
۱۷

اشخاص نمایشنامه
۱۹

پردهٔ اول
۲۱

پردهٔ دوم
۷۱

پردهٔ سوم
۱۲۵

دربارهٔ «نمایندهٔ ملت»

نخستین نمایشنامهٔ کمدی طنزآمیز برانیسلاو نوشیچ، که در سال ۱۸۸۳ نوشته شده بود، در سال ۱۹۳۱ منتشر شد. نویسنده در پیش‌گفتاری بر این نمایشنامه ــ با عنوان «چهل‌وهشت سال پیش از این» ــ از بحران‌هایی که در نظام سلطنتی اوبرنویچ‌ها برای این اثر پیش آمده بود حکایت می‌کند و از آن جمله می‌نویسد:

«... نسخهٔ خطی این اثر که عنوانش نمایندهٔ ملت و هدفش ریشخند مبارزات سیاسی و انتخابات و نمایندگان احزاب بود، در زمانی نامناسب و به عبارت دیگر در زمانی که سوداهای سیاسی به اوج خود رسیده و در شرق صربستان شکل قیام علنی به خود گرفته بود،[1] روی میز مدیر تئاتر قرار گرفت. این قیام در آن زمان به شدت سرکوب می‌شد. و درست در آن اوضاع و احوال بحران‌زده بود که نسخهٔ خطی نمایشنامه‌ام روی میز مدیر تئاتر ــ این مظهر وفاداری به حکومت و هوادار مزورِ نظام حاکم ــ قرار گرفت. طبعاً نمایشنامه‌ای که در آن اوضاع و احوال و برای آن زمان مژده‌بخش یک انقلاب راستین بود، می‌بایست بی‌آن‌که خوانده

شود به بایگانی سپرده می‌شد.

«فقط به لطف اوضاع و احوال بسیار خاصی بود که نمایشنامه‌ام در اختیار تقریظ‌نویس‌ها قرار گرفت. آن روزها در محافل اجتماعی میهن‌مان علیه سیاست‌های مدیران تئاتر، که نه تنها از آثار دراماتیک ملی حمایت نمی‌کردند بلکه آن‌ها را واپس می‌زدند، مبارزهٔ شدیدی درگرفته بود. شاپچانین[۲] که از افکار عمومی سخت حساب می‌بُرد و بی‌میل نبود نظر تقریظ‌نویسانِ حرفه‌ای را دستاویز قرار دهد و خود را از هرگونه حمله‌ای مصون بدارد، نمایندهٔ ملت را برای مطالعه و اظهار نظر در اختیار میلوان گلیشیچ و لازا لازارویچ[۳] گذاشت. به این ترتیب در اوضاع و احوالی که رمانتیسم حاکمِ بلامنازع صحنه‌ها بود، نمایشنامهٔ من در محافل هنری و در شورای مدیران تئاتر کلی سر و صدا راه انداخت. البته همین‌قدر هم کافی بود که نمایشنامه‌ام یک اثر انقلابی تلقی شود، حال آن‌که با توجه به جوّ سیاسی حاکم بر کشورمان در آن روزها ممکن بود حتی یک پدیدهٔ تقریباً نیهیلیستی هم نام بگیرد.»

نوشیچ سپس چنین ادامه می‌دهد:

«گلیشیچ دربارهٔ نمایشنامه‌ام به اختصار و فقط در چند کلمه اظهار نظر کرد: "بدک نیست. اینجا و آنجا احتیاج به حک و اصلاح دارد. در زبان آن هم باید تغییراتی داده شود." همین و بس! اما لازارویچ در اظهار نظرِ اندکی مفصل‌ترِ خود این‌طور نوشته بود: "نمایشنامهٔ این نویسندهٔ تازه‌کار تا حدودی خام و در عین حال در خور توجه است. این نمایشنامه‌ای است که با پاره‌ای تغییرات ممکن است در شمار آثار دراماتیک بدیع درآید. به شورا قویاً توصیه می‌کنم از بذل توجه مخصوص به نویسندهٔ جوان این نمایشنامه مضایقه نکند، زیرا امید آن می‌رود که او در آینده به یکی از خالقانِ خوب آثار کمدی بدل شود."

«و به لطف آن اظهارنظرها بود که شخص شاپچانین با "توجه خاص" نگارنده را به حضور پذیرفت، اما نمایشنامه‌ام بالاخره روی صحنه

نرفت. او به‌تفصیل با من حرف زد و کلی پند و اندرزم داد و از من خواست که در متن نمایشنامه‌ام تغییراتی بدهم و حتی قسمت‌هایی از آن را حذف کنم. توصیهٔ نامبرده را به کار بستم و چندی بعد وقتی نسخهٔ خطیِ اصلاح‌شده را نزد او بردم، باز نمایشنامه را به من برگرداند و باز مشتی پند و اندرز و دستورالعمل تحویلم داد. سرانجام وقتی متوجه شد که با هیچ عذر و بهانه نمی‌تواند متعذر مطلب شود و مرا از سر خود باز کند، اطلاع داد که نمایشنامه را در رپرتوار تئاتر می‌گنجاند و در آن حال از من خواست که حوصله به خرج دهم و شکیبا باشم، "زیرا اوضاع و احوال سیاسی 'موقتی' کشورمان اجازه نمی‌دهد این نمایشنامه را به زودی به روی صحنه ببرم." اما اوضاع و احوال "موقتی" هم، مانند همهٔ مشکلات "موقتیِ" کشورمان، طی سالیان متمادی پابرجا ماند. به‌این ترتیب "نمایشنامهٔ" من، با آن‌که در رپرتوار تئاتر دولتی منظور شده و از نظر مساعدِ تقریظ‌نویسان حرفه‌ای نیز برخوردار شده بود، ناچار بار دیگر تقریظ‌نویسی و بررسی می‌شد.

«میلوارد شاپچانین نمایشنامه را تحت شمارهٔ محرمانه‌ای به وزارت کشور فرستاد و تقاضا کرد که "موضوع اجرای این نمایشنامه را روی صحنهٔ تئاتر دولتی بررسی کنند و شورای تئاتر را از نتیجهٔ بررسی خود آگاه سازند" و در پایانِ نامهٔ خود سؤال کرده بود: "... و آیا آن وزارت محترم تصور نمی‌کند که در نمایشنامهٔ ضمیمه عناصری وجود دارد که ممکن است برای به راه افتادن انواع تظاهرات ضددولتی بهانه به دست بدهد؟"

«طبعاً وقتی در یک روز خوش دست‌نوشته‌ام به یک ادارهٔ دولتی رفت و به عنوان "ضمیمه" به صورت‌مجلس‌ها و پرونده‌ها منضم شد، باید سرنوشت بعدی آن را بتوانید حدس بزنید؛ پیش از هرکاری، روی جلد آن و درکنار اظهارنظرهای لازا لازارویچ و میلوان گلیشیچ، شمارهٔ دفتر اندیکاتور و مُهر دبیرخانهٔ وزارت کشور امکان خودنمایی پیدا کرد.

بعد نوشتهٔ بی‌نوای من، همراه با انواع پرونده‌ها و نامه‌های اداری و صورت‌مجلس‌ها و پرونده‌های تخلفات کارمندان دولت و پیگردهای سیاسی و امنیت مرزی، سفرِ طولانی‌اش را از دفتری به دفتر دیگر و از اداره‌ای به ادارهٔ دیگر آغاز کرد؛ از پیشِ کسی که صلاحیت داشت دربارهٔ آن داوری کند، می‌رفت روی میز کسی که صلاحیتِ این کار را نداشت و از نزد کسی که صلاحیت نداشت درباره‌اش داوری کند، می‌رفت روی میز کسی که صلاحیتِ این کار را داشت.

«پروندهٔ نمایشنامهٔ من و کلیهٔ منضمات آن، در دفتر وزارت کشور، نامِ "نوشیچ به 'نمایندهٔ ملت' مراجعه شود" به خود گرفت؛ دست‌نوشته‌های من هم گاه به بایگانی می‌رفت، گاه در تابوتِ کشو میز فلان کارمند می‌آرمید و گاه دیگر...

«سرانجام وقتی نمایشنامه‌ام، بعد از آن همه کشاکش و سرگردانی، به تئاتر دولتی برگشت، آقای میلوارد شاپچانین، مدیر تئاتر، عدم امکانِ روی صحنه بردن آن را این‌طور توجیه کرد:

"... نمایشنامهٔ شما لحظه‌هایی دارد که هم برای نمایندگان مجلس موهن است، هم برای اعضای دولت. نمایندهٔ ملت و به عبارت دیگر شخصیت اصلی نمایشنامهٔ شما آدمی ساده و سبک‌مغز است. در این صورت نمایندگان مجلس ما که خودشان هم مانند قهرمان نمایشنامهٔ شما یک‌پا تاجر و کاسب و پیشه‌ور و کشاورزند، چه‌طور ممکن است از قهرمان آن خوش‌شان بیاید؟ وقتی از زبان 'نمایندهٔ' شما می‌شنویم که شخص او در مجلس قانون‌گذاری کلیهٔ نظرات و اوامر وزرای بلگراد را موبه‌مو اجرا خواهد کرد، باز توقع دارید که چنین نمایشنامه‌ای، در تئاتری که بودجهٔ دولتی دارد و اداره‌کنندگانِ اصلی‌اش افراد وابسته به دولت‌اند، روی صحنه برود؟ کدام دولت و کدام رجل باشعور دولتی است که اجازه بدهد در تئاتری که تحت کنترل دائمی دولت است، چنین نمایشنامه‌ای به تماشا گذاشته شود؟..."

«چندی بعد از این وعظ و خطابهٔ آقای شاپچانین بود که من به جرم سرودن یک قطعه شعر سیاسی به دو سال حبس محکوم شدم و به این ترتیب نمایندهٔ ملت هم به یک "انتظار پایان‌ناپذیر" باز هم طولانی‌تر محکوم شد.»

۱ منظور قیام سال ۱۸۸۳ در ساحل رود تیموک (Timok) است. ــم.
۲ Chaptchanin؛ مدیر تئاتر دولتی بلگراد. ــم.
۳ Milovan Glichitch & Laza Lazarevitch؛ دو نویسندهٔ رئالیست آن سال‌ها. ــم.

نمایندهٔ ملت

(نمایشنامه در سه پرده)

اشخاص نمایشنامه

Yevrem Prokitch	**یورم پروکیچ**
Pavka	**پاوکا**، همسر او
Danitsa	**دانیتسا**، دختر آن‌ها
Spira	**اسپیرا**، شوهر خواهر پاوکا
Spirinitsa	**اسپیرینیتسا**، خواهر پاوکا
Ivkovitch	**ایوکوویچ**، وکیل دادگستری
Marina	**خانم مارینا**، عمهٔ وکیل دادگستری
Sekoulitch	**سکولیچ**، کارمند ژاندارمری
Yovitsa Yerkovitch	**یوویتسا یرکوویچ**
Sima Sokitch	**سیما سوکیچ**
Sreta	**سرِتا**
	شهروند اول
	شهروند دوم
	شهروند سوم
	سخنرانی از میان جمعیت
Mladen	**ملادن**، کارگر یورم
	پیشخدمت قهوه‌خانه
	ژاندارم
	پسربچه، پادوِ دکان یورم

محل وقوع: شهر کوچکی در صربستان

زمان: دههٔ هشتم قرن نوزدهم

پردۂ اول

یکی از اتاق‌های خانهٔ یورم پروکیچ. دو در، در سمت راست، و در انتهای سمت چپ صحنه، دو پنجره با پرده‌های پاکیزه، و روی لبهٔ پنجره‌ها گلدان‌های پرگل قرار دارد. بالای کاناپه، آیینه‌ای بزرگ توی قاب مطلاّ آویخته است. در سمت چپ صحنه یک بخاری فلزی تعبیه شده است که از توی راهرو روشنش می‌کنند. بین درها و بخاری، یک کُمد، و روی آن یک گلدانِ پر از گل و یک ساعت بزرگ، چند قوطی آب‌نبات، چندین عکس قاب‌گرفته، مجسمه‌های کوچک گچی و خرده‌ریزهای دیگر دیده می‌شود. بالای کمد، تصویر مدادیِ یورم و پاوکا دیده می‌شود. در طول دیوار سمت راست، از قسمت جلو صحنه تا نزدیک در، سه ردیف طاقچه است و روی آن‌ها تعدادی فنجان و نعلبکی و استکان و ظروف دیگر گذاشته‌اند. در وسط اتاق میزی با رومیزی و دور آن چند صندلی چیده شده است. بالای میز چراغی بزرگ آویزان است. در همه جای اتاق سلیقهٔ خانم صاحب‌خانه به چشم می‌خورد ــ که متأثر است از سفرهای گهگاهی‌اش به نزد خویشاوندان خود در بلگراد.

صحنهٔ اول، **پاوکا و دانیتسا**

پاوکا [از درِ سمت راست وارد می‌شود و تا می‌بیند کسی در اتاق نیست به طرف درهای ته صحنه می‌رود و رو به راهرو داد می‌زند] بیا اینجا! شنیدی چی گفتم؟ بیا اینجا!

دانیتسا وارد می‌شود.

باز هم؟ مگر هزار بار بِهت نگفته بودم حق نداری آنجا بروی...

دانیتسا خدایا، مادر!...

پاوکا «خدایا»! «خدایا»!... من نمی‌خواهم بروی آنجا... آنجا تو هیچ کاری نداری، همین.

دانیتسا خیال کردم گلدان از بالای پنجره افتاده پایین...

پاوکا هوم... گلدان افتاده! ... چیز دیگری به نظرت نیامد؟ پس چرا من هیچ وقت خیال نمی‌کنم گلدان از لب پنجره افتاده باشد؟

دانیتسا [با خود] ولی آخر...

پاوکا چی گفتی؟

دانیتسا هیچی!...

پاوکا گوش کن ببین چی می‌گویم! نه مادر من دنبال خودش دُم راه انداخته بود، نه من، به تو هم اجازه نمی‌دهم دنبال خودت دُم راه بیندازی! اجازه نمی‌دهم، می‌فهمی؟

دانیتسا پناه بر خدا! دُم دیگر چی است، مادر؟

پاوکا خودت خوب می‌دانی. همین که مردم پشت سرت حرف بزنند...

دانیتسا حالا دیگر مردم هم...

پاوکا البته که مردم هم!

دانیتسا پس میتسا آنتیچوا چی؟ مگر او دُم‌درازی دنبال خودش راه نینداخته بود؟ خوب، چی شد؟ مگر بالاخره شوهر نکرد؟